



- ۱..... مقدمه
- ۲..... تمسک به آیه
- ۲..... ماده شرا
- ۲..... تماثل
- ۳..... تفاوت در مزید و مجرد
- ۳..... مبادله مال به مال
- ۳..... علت اشتراک
- ۴..... توسعه در معنا
- ۴..... ارتکاب عمل
- ۵..... انتقال معنا
- ۵..... وجوه محتمل
- ۶..... قول مختار
- ۷..... ظهور آیه
- ۷..... استعمال لفظ اکثر از معنا
- ۸..... جمع بندی
- ۸..... معنای بیشتری
- ۹..... تعارض در دو ظهور
- ۹..... دلالت بر حکم تکلیفی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در تنبیه و فرع نهم بحث این بود که حکم تکسب به سحر یا به اعمال دیگری که مشمول قواعد عامه‌ای است که آن را تحریم می‌کند چیست؟ طبق قواعد گفتیم تکسب به فعل محرم درست نیست و اکل مال به باطل است. در اینجا تنها نکته‌ای که در تتمه بحث تکسب به سحر مطرح است این است که علاوه بر قواعد عامه که اکل مال به باطل ممکن است کسی به آیه شریفه تمسک کند. بحث مختصری راجع به این نکته در آیه وجود دارد.

تمسک به آیه

تمسک به این آیه به این بیان است که در ذیل آیه شریفه ۱۰۲ سوره بقره آمده است که «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». در اشتراه علی القاعده این ضمیر به سحر بر می‌گردد آن وقت ممکن است کسی این‌طور تصور کند که در لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ کسی که سحر را اشترا کند نصیبی در آخرت ندارد و از رضوان خدا دور است. با این بیان ممکن است کسی بگوید که مقصود از اشترا سحر این است که به واسطه سحر معامله می‌کند. اگر این را بگوییم در حقیقت علاوه بر قواعد عامه‌ای که تکسب به سحر را تحریم می‌کرد ممکن است بگوییم بخصوص این آیه هم می‌شود تمسک کرد. اگر آیه نبود قواعد عامه و حکم مسئله بر اساس آن قواعد عامه روشن است و این آیه تأثیری در آن ندارد مگر در جزئیات تأثیر گذارد و الا طبق قاعده سحر به عنوان عمل محرم تلقی می‌شود و علاوه بر اینکه کار حرامی می‌کند معامله‌اش هم معامله باطل است. قاعده عامه روشن است منتهی می‌خواهیم بگوییم آیه این را می‌گوید یا نه؟ ممکن است کسی با همین بیانی که عرض کردم بگوید آیه دلالت بر بطلان و حرمت این معامله می‌کند. اگر این دلالت آیه تمام شود مؤکد قاعده کلی است.

ماده شرا

در بررسی این استدلال باید توضیحی راجع به ماده شرا و اشترا بدهیم. برای ماده شرا و اشترا در مقایسه سه اصل ذکر شده است.



تماثل

یکی از معانی شرا تماثل و مماثله و همانندی است. بعد به تناسب همین مماثله و تماثل از اصل لغوی منتقل شده است به معنای مبادله المال بمال منتهی بیشتر این ماده در کسی است که دافع ثمن و آخذ مثنی است. این معنای متعارف و معمول شرا و اشترا است که در واقع مناسبتی با معنای اصلی لغت دارد. گاهی به شرا دادوستد و مبادله به مال می‌گویند به خاطر اینکه نوعی همانندی و هم‌ترازی بین ثمن و مثنی است. از این جهت به مبادله مال به مال به مناسبتی که در آن مماثله است شرا و اشترا می‌گویند. غالباً این ماده در این دادوستد از طرف کسی که دافع ثمن و آخذ مثنی است. لذا نسبت با ریشه اولیه لغت همان مماثله است که معنای اول در حالت ثلاثی مجرد با ثلاثی مزید تفاوتی دارد.

تفاوت در مزید و مجرد

در ثلاثی مجرد شرو به معنای دفع الثمن و آخذ المثنی می‌آید. خیلی وقت‌ها در ثلاثی مجرد در طرف مقابل هم استفاده می‌شود یعنی کسی که یدفع المثنی و یاخذ الثمن یعنی فروشنده، به فروشنده و فروش هم می‌گویند. این در ثلاثی مجرد است که در هر دو طرف یعنی هم در طرف خریدار و هم در طرف فروشنده مبادله مال به مال به کار می‌رود؛ اما در ثلاثی مزید اشترا غالباً بلکه عمدتاً و همه جا به معنای خریدار به کار می‌رود یعنی کسی که یدفع الثمن و یاخذ المثنی.

مبادله مال به مال

پس اشترا چند معنا دارد: معنای اول که ریشه نخست لغوی آن باشد معنای مماثله است. معنای دوم آن به معنای مبادله مال به مال است که غالباً در مورد خریدار و دافع ثمن و آخذ مثنی است. ماده صیغه اشترا و ثلاثی مزید آن محض در معنای دافع الثمن و آخذ المثنی است. منتهی این را می‌دانیم که دافع الثمن و آخذ المثنی در آنجایی که ثمن از نقود باشد مرزش از بایع جدا است ولی آنچه کالا به کالا مبادله می‌شود، بایع و مشتری مثل هم هستند مگر در حد اجرای صیغه و الا در واقع فرقی ندارد کتاب می‌دهد و کتاب می‌گیرد. می‌شود بگوییم بایع و مشتری می‌شود و به‌عکس. ولی آنجا که نقدی و پولی باشد بایع و مشتری از هم جدا هستند.

علت اشتراک

علت اینکه گاهی این ماده هم در مشتری به کار می‌رود و هم در بایع این است که در قدیم معاملات کالا به کالا بوده است در واقع اصل معاملات بشر کالا به کالا بوده است. بعدها آرام‌آرام نقود به جای کالاها نشست و در معاملات بایع و مشتری به این شکل شد. از این جهت است که گاهی این دو واژه جای هم به کار می‌رود. در بیع هم این‌طور است منتهی فرق بیع و شرا

این است که ثلاثی مجرد این دو غالباً به معنای هم هستند. باع یعنی فروش و شرا هم گاهی به معنای فروش است گاهی به معنای خرید؛ یعنی ثلاثی مجردش این است که باع عمدتاً در فروش به کار می‌رود اما شرا هم به معنای فروش به کار می‌رود هم به معنای خرید ولی در بسیاری از مواقع به معنای فروش است؛ اما ابتیاع و اشترا، همان خریدن است. این دو خیلی به هم نزدیک است. به هر حال اشترا به معنای خریدن است و دفع ثمن و أخذ ثمن است. مبادله مال به مال از طرف دافع ثمن و أخذ ثمن است. این معنای دوم که همان خریدن و دفع الثمن و أخذ الثمن است. منتهی این معنای دوم در اموال است در جایی است که مالیت دارد و مبادله می‌شود یعنی همین خرید و فروشی که ما می‌گوییم.

توسعه در معنا

معنای سوم توسعه این مبادله از اموال به معنای اقتصادی به امور دیگری که بعد اقتصادی ندارد و *مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ* (بقره/۲۰۷)؛ یعنی آنجایی که می‌گوید با خدا معامله می‌کند، خودش را می‌فروشد و ثمنی که می‌دهد جان خودش است و ثمنی که می‌گیرد *ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ* است. اینجا هم مبادله است اما مبادله مال به مال به معنای اقتصادی نیست. معنای سوم توسعه در متعلق بیع و شرا است. بیع و شرا به معنای دوم همان مبادله مال به مال به معنای اقتصادی بود اما گاهی این تعمیم پیدا می‌کند یعنی مبادله چیزی که دارای ارزش است جای چیزی که ارزش دیگری دارد. مبادله نقل و انتقال امر واجد ارزش با یک امر ارزشمند دیگر است که در مال ارزش اقتصادی ولی در معنای سوم که توسعه در متعلق بیع و شرا است امر دارای ارزش ذات القیمه است ولی نه قیمت اقتصادی بلکه قیمت معنوی و ارزش‌های واقعی و حقیقی. در اینجا معامله که می‌کند در واقع جان خودش را می‌فروشد اما این فروش اقتصادی و در بازار اقتصاد نیست بلکه در بازار دیگری است که جان خودش را می‌فروشد و مرضات الله را به دست می‌آورد. آیات دیگری متعدد و مکرر داریم که واژه دادوستد و بیع و شرا را از مفهوم اقتصادی در مفاهیم اخلاقی و معنوی برده است. مال در اینجا به معنای عین نیست. مال یعنی آنچه ارزش اقتصادی دارد ولو منافع باشد.

ارتکاب عمل

معنای چهارمی برای این اشترا متصور است و به کار رفته که مناسبتی با معنای قبلی دارد و یک نوع معامله و تبادل در آن است معنای ارتکاب است. اشترا عملاً یعنی عملی را مرتکب شد و کاری را انجام داد. این مفهومی است که زیاد به کار نرفته ولی مصداق دارد از جمله آیه شریفه *لَهُوَ الْحَدِيثُ* که مفصل راجع به آن صحبت کردیم؛ و *مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ* (لقمان/۶). بعضی می‌گفتند اشترا در اینجا به معنای دوم و سوم است یعنی یک مبادله است ولی خیلی‌ها می‌گفتند *مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* یعنی مرتکب *لَهُوَ الْحَدِيثِ* می‌شود منتهی چون این ارتکابی مستمر و به دنبال منفعی در این

ارتکاب است از آن جهت به آن ارتکاب عمل اشترا گفته‌اند. وجه اطلاق اشترا بر ارتکاب عمل این بوده است که در آن ارتکاب عمل، دنبال چیزی است و می‌خواهد چیزی به دست بیاورد. گرچه مناسبتی با بحث قبل دارد ولی بحث این نیست که چیزی در مقابل چیز دیگر قرار گیرد. مناسبتی است که با آن مناسبت از معنای سوم به معنای چهارم منتقل شده ولی آن مناسب برای انتقال معنایی بوده است و در خود معنا مبادله‌ای وجود ندارد. *يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* یعنی کار لهو انجام می‌دهد. می‌توانست بگوید *يعمل اللهو* ولی برای یک نوع تأکید و اعمال بعضی مناسبات خاص معانی بیانی گفته است *مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* یعنی کار را انجام می‌دهد و مرتکب می‌شود. تصرفی در معنای شده است و الا این هیئت در معنای دوم و سوم هم بود مثلاً *مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ* و *لَا يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ* (آل عمران/۷۷).

انتقال معنا

شرا و اشترا در معنای اول و دوم و سوم آمده است ولی در معنای چهارم شرا را ندیده‌ام. خیلی وجه هیئتی ندارد این مفهوم مقداری با قبل افتراق پیدا می‌کند البته در این هیئت به این معنا به کار رفته است. اگر هم دخالت داشته باشد بالاخره در خود مفهوم تصرفی شده است که حالت مبادله و دادوستدی در مفهوم نیست. مقصود این است که عمل را مرتکب می‌شود. گفتم یک مناسبتی اینجا وجود دارد یعنی بالاخره چیزی را هزینه می‌کند و چیزی در مقابلش به دست می‌آورد. ولی در خود این مبادله مأخوذ است. جایی که مبادله در معنا محفوظ است باید ثمن و مثن در آن بیاید ولی در *يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* کسی به ذهنش نمی‌آید که مثنی می‌دهد و ثمنی می‌گیرد ولو در حاق این انتقال معنایی آن نکته ملحوظ بوده است ولی در مقام استعمال مبادله ملحوظ نیست. حالت مبادله‌ای متروک می‌شود. آنجا آن معنای سوم است که مبادله مأخوذ است ولی در *يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* کسی آن مبادله در ذهنش نمی‌آید. در واقع جهش این است که نوعی مبادله اینجاست ولی آن مبادله مهجور و متروک و به معنای ارتکاب می‌شود برای اینکه در آن آیه مفسرین این‌طور معنا می‌کنند. شاهد هم این است که در روایات می‌بینیم در *يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* یعنی کتاب را می‌خرد و می‌فروشد منتهی ما چون دیدیم که در روایت روی چیزی می‌رود که مبادله در آن مطرح نیست و روایات معتبر این آیه را با چیزهایی تطبیق می‌دهد که مبادله‌ای در آن مطرح نیست لذا گفتیم *يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ* کار به معامله کتب ضاله ندارد یعنی کار لهو انجام می‌دهد.

وجوه محتمل

در آیه شریفه که فرمود *وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ* بنا بر آنچه گفتیم چند احتمال وجود دارد:

۱. وقتی می‌گوییم *اشترأه* یعنی همان اشترا به معنای مبادله و معامله؛ یعنی با سحر تکسب می‌کند که معنای دوم است.

۲. کار به تکسب ندارد پس یا معنای سوم است یا معنای چهارم. در واقع نوعی مبادله می‌گوید منتهی مبادله اقتصادی مقصود نیست که به معنای بحث ماست.

۳. اینکه اشترا به معنای چهارم است که به معنای ارتکاب عمل است. معنای شرا یعنی کسی که سحر می‌کند. اگر معنای دوم باشد آن وقت این آیه با بحث ما ارتباط پیدا می‌کند یعنی تکسب به سحر می‌شود که بحث ما در فرع نهم این بود که کسی سحر کند و پول بگیرد. ساحری است که در مقابل عمل سحر پول می‌گیرد. اگر در مَنِ اشْتَرَاهُ اشترا به معنای دوم یعنی مبادله اقتصادی باشد آن وقت آیه دلیل برای حرمت این اشترا می‌شود؛ اما اگر به معنای سوم باشد یعنی اشترا در واقع خودش را با امر سحر معامله می‌کند یا اینکه حتی بگوییم مبادله هم مأخوذ نیست. اگر معنای چهارم اشترا یعنی ارتکاب عمل باشد ربطی به خرید و فروش و اجیر شدن برای سحر و اجرت گرفتن پیدا نمی‌کند. پس در این مَنِ اشْتَرَاهُ سه احتمال وجود دارد: یکی به معنای معامله اقتصادی و مبادله مال به مال است که در واقع سحر را با پولی معاوضه می‌کند که این در بحث ما می‌آید و اجیر شدن برای سحر و پول گرفتن برای سحر می‌شود؛ اما به معنای سوم و چهارم که از نظر ادبی و لغوی تفاوت دارد ولی در بحث فقهی ما که تکسب سحر در برابر پول باشد نیست بلکه فروختن و خریدن عذاب الهی و گناه با این سحری است که انجام می‌دهد یا به معنای ارتکاب است که از بحث ما خارج می‌شود.

قول مختار

به نظر می‌آید معنای دوم که مبنای استدلال به آیه شریفه اینجا وجهی ندارد برای اینکه ضمیر مَنِ اشْتَرَاهُ به سحر برمی‌گردد. لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ سحر را خریده است. بحث ما در این است که سحر کند و پول بگیرد. این ضمیر و بافت و ترکیب با بحث معامله به سحر سازگار نیست. آنچه ما بحث می‌کنیم این است که کسی عملش را می‌دهد و پول می‌گیرد. این با اشْتَرَاهُ نیست چرا که آن اشترا به سحر است نه اشْترا السحر. سحر را نمی‌خرد بلکه با سحر اشترا می‌کند و به این شکل که در آیه شریفه آمده است مقصود بیشتری السحر نیست. کسی سحر را اشترا نمی‌کند. مشتری سحر کسی است که پیش ساحر می‌رود در حالی که اینجا بحث مربوط به ساحران است. لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ بحث ساحر است ظاهر آیه و روایتی که در ذیل آمده این است که در مورد ساحر بحث می‌کند نه آنهایی که مراجعه به ساحر می‌کنند. اگر مربوط به آن باشد تا حدی می‌شود تطبیق کرد اشترا یعنی اشْترا السحر، این عمل را خریده است. اگر به آن معنا باشد آیه روی مشتری سحر می‌رود یعنی مراجعه‌کننده به ساحر که ظاهرش این نیست البته احتمالش وجود دارد. ظاهر این است که همه بحث‌های این آیه راجع به ساحران است. اشترا به معنای بایع نمی‌آید. یشری می‌آید. در مورد ساحر نمی‌توانیم بگوییم سحر را می‌خرد. مشتری السحر نیست. مشتری در معنای شرا در ثلاثی مجرد گفتیم گاهی به معنای خرید است و گاهی به معنای فروش است. ولی اشترا خریدار است این با آیه سازگار نیست.

ظهور آیه

از همین جا معلوم شد که اگر ما بگوییم که این آیه مربوط به مراجعه‌کننده به سحر است آن وقت معنای دوم هم قابل قبول می‌شود ولی چون ظاهر این است که این مربوط به ساحر است و آیه با بحث مراجعه کاری ندارد و در روایات هم شاهی بر این مسئله نیست به ذهن می‌آید که نمی‌تواند مربوط به ساحر باشد چون اشترای سحر است و این غیر از اشترای به سحر است؛ و اشترای سحر نمی‌تواند به ساحر اطلاق شود و به مشتری و مراجعه‌کننده اطلاق می‌شود که اینجا مقصود نیست. به معنای سوم یا چهارم که باشد از بحث ما خارج می‌شود. ساحر در واقع مبادله معنوی باطلی می‌کند و خودش را به عذاب می‌فروشد. سیاق آیه از اول تا آخر مربوط به ساحران است که دنبال عملیات سحر رفته‌اند. احتمال را نفی نمی‌کنم. شما در تمام تفاسیر که ببینید احدی از مفسرین این را نگفته است ولی احتمال را نمی‌شود نفی کرد؛ بنابراین اگر بگوییم مقصود از من اشترای ساحر است کما اینکه ظاهر اولیه حداقل این است و همه مفسرین هم همان معنا را می‌گیرند آن وقت اشترای می‌تواند با معنای مبادله و تکسب به سحر باشد و حتماً باید در معنای سوم و چهارم بیاید که در بحث ما فرقی نمی‌کند.

استعمال لفظ اکثر از معنا

اگر کسی بگوید که من اشترای هر دو معنا را می‌گیرد لذا ظهور اشتری خرید است، نمی‌گوییم مانعی دارد ما استعمال لفظ اکثر از معنا را جایز می‌دانیم ولی قرینه قاطعی می‌خواهد. ظاهر اشترای یعنی خریدن، اگر فاعل اشتری و من در اینجا ساحر - کما هو الظاهر - باشد آن وقت اشتری نمی‌تواند معنای دوم باشد و معنای سوم یا چهارم از بحث ما بیرون می‌رود؛ اما اگر من بگوییم مراجعه به ساحر است آن وقت با معنای سوم و دوم هم سازگار است یعنی مراجعه به ساحر در واقع سحر را می‌خرد و پولی می‌دهد ولو اینکه نوعی اجاره است ولی اشترای در اجاره هم به کار می‌رود. مطلب در واقع معلوم است ولی عبارت چه می‌گوید: وقتی کسی به ساحر مراجعه می‌کند او پول را می‌گیرد و او هم عملش را برای خودش می‌خرد. واقعیت خارجی اینجا تکسب است ولی آیه این تکسب را می‌گوید؟ اگر مقصود ساحر باشد که فروشنده است، این اشترای به معنای خریدن صادق نمی‌شود برای اینکه ساحر اینجا فروشنده است و اشترای به معنای خریدن است و این با آن سازگار نیست؛ اما اگر من اینجا به معنای مشتری مراجعه به ساحر باشد آیه جور است. چون ظاهراً این طور می‌گیرند و شاید ظاهر سیاق هم این باشد که ساحر مقصود است آن وقت اشترای به معنای دوم نمی‌تواند باشد.

جمع بندی

مقصود از من فاعل مشتری ساحر است وقتی مقصود این شد چون متعلقش سحر است نمی شود بگوییم ساحر خریدار سحر است و لذا باید بگوییم اینجا خریدار نیست یعنی مرتکب سحر است پس معنای سوم و چهارم می شود یعنی یا خریدار معنوی است یا همان مرتکب سحر است؛ و لذا در و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ يَشْتَرِي حَمَلٌ بِرِ مَعَانِي شَدَّةٌ كَمَا مَعَامَلَةٌ وَ دَادُوسْتَدِي دَر كَار نِيَسْت. قرینه این است که اگر ما مقصود از من مشتری را ساحر گرفتیم معنای اشتراک دوم نمی تواند باشد. در معنای سوم یا چهارم می آید که معنای معامله اقتصادی نیست و از بحث خارج می شود. بحث چهارم تقریباً مهجور شده است. استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است ولی دلیل می خواهد؛ یعنی شما می خواهید بگوییم مشتری در اینجا هم به معنای مبادله اقتصادی و هم مبادله غیراقتصادی است و هم به معنای ارتکاب العمل است ولی آن لغت این را نمی گوید. این خطای بسیار مهمی است که سراسر این کتاب التحقیق فی کلمات قرآن را گرفته است که وجه مشابهتی بین معانی قرار داده است و می گوید اصل معنا این است و مشترک معنوی می شود. نه این مشترک معنوی نیست که بگوییم یک معنای کلی است واقعاً مشترک لفظی است. معنای دوم و سوم را ممکن است کسی مشترک معنوی کند که آن هم خیلی معلوم نیست ولی معنای چهارم با معنای دوم مشترک لفظی است و لذا قرینه ای می خواهد تا استعمال لفظ در اکثر از معنا را جایز بدانیم؛ بنابراین در آیه مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ اشتراک می تواند سه معنا داشته باشد: ۱. مبادله اقتصادی ۲. مبادله معنوی ۳. ارتکاب سحر.

معنای مشتری

اینجا چون مشتری السحر است اشتراک به معنای اینکه بدون بقاء متعددی می شود یعنی آن مبیع چیزی را می خرد یعنی آن مشتری است و بایع طرف مقابل است. می گوییم مشتری هذا به هذا مفعول بلا واسطه اش مبیع می شود. اینجا مشتری سحر است اگر خرید به معنای واقعی تکسب اقتصادی باشد باید آنکه سحر می خرد اینجا مراجعه کننده به سحر باشد. آن وقت مقصود از من مشتری گفتیم مراجعه کننده به سحر است این با بحث مبادله اقتصادی سازگار است ولی اگر گفتیم مربوط به ساحر است نه مراجعه کننده آن وقت مشتری با آن معنا جور نیست باید در معنای سوم یا به احتمال قوی معنای چهارم ببریم. خود من اظهاریتی فی الجملة قبول دارم. آنچه همه مفسرین در من مشتری من اشتراک ما له فی الاخرة من خلاق می گویند این است که مقصود خود ساحر است نه مراجعه کننده، ولی در عین حال اگر کسی گفت که مقصود مراجعه کننده می تواند باشد ظاهر مشتری را می تواند اخذ کند.

تعارض در دو ظهور

به عبارت دیگر و اصولی تر اینجا بین دو ظهور نوعی تعارض است. یکی اینکه ظاهر سیاق و کسائی که اینجا بحث می‌کنند این است که ساحران و عمل سحر محل بحث است. این یک ظاهر است که مقصود از من اشتری هم یعنی ساحر. یک ظهور هم ظهور اشترا است که ظهور اولیه اش اشترا در عملیات مبادله است منتهی این دو نمی‌تواند جمع شود. شما یا باید بگویید اینجا مقصود از من مشتری سحر و مراجعه کننده است آن وقت اشتری را می‌توانیم به معنای تکسب معنا کنیم یا باید ظاهر اشتری را بگیریم و مقدم بر آن بداریم یعنی در من اشتری مقصود ساحر است که این معنای اشتری را عوض می‌کند و به معنای چهارم می‌برد.

دلالت بر حکم تکلیفی

تکسب به عمل محرم فقط حکم وضعی دارد یعنی باطل است. تکسب به عمل محرم گناهی غیر از گناه عمل محرم ندارد ولی اگر این آیه دلالت کند آن وقت می‌گوید خود تکسب هم حرام است یعنی حرمت تکلیفی هم می‌آورد. تفاوت این است که اگر آیه دلالت کند علاوه بر حرمت وضعی حرمت تکلیفی هم روی تکسب می‌آورد. مقصود سحر است می‌خواهم بگویم اگر این آیه را تمام بدانیم یک بار اضافه دارد. قاعده کلیه دال بر حرمت وضعی بود و این آیه دال بر حرمت تکلیفی. در این آیه شریفه اگر به کتب آیات الاحکام مراجعه کنید دو سه مطلب راجع به آن گفته‌اند ولی حداقل ده پانزده بحث جدی در خود آیه بود و این نشان می‌دهد ظرفیت فقهی در آیات ظرفیت بالایی است که خیلی کم به آن پرداخته شده است. مجموعاً در مباحث سه چهار سال اخیر ما حدود سی چهل آیه را از نگاه فقهی بحث کردیم که نشان می‌داد ظرفیت‌ها خیلی بالا است.